وارلیق
VARLIQ
Dil, Ədəbiyyat, Mədəniyyət və Cəmiyyət Araşdırmaları Dərgisi
Dil, Edebiyat ve Toplum Araştırmaları Dergisi
Journal of Language, Literature, Culture and Social Studies
İkinci Dönem. Sayı: 2025: 42(4), ss. 9-13
Telif Haqqı©Varlıq Dergisi

چند خاطره درباره دوست ازدست رفته
زنده‌یاد دکتر جواد هیئت

دکتر ضیاء صدرالاشرافی

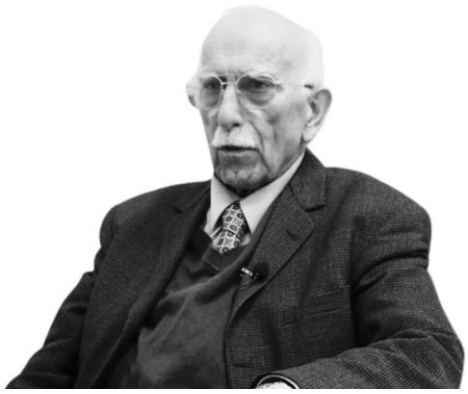

آشنایی من با دکتر جواد هیئت بعد از انقلاب بهمن (م ۱۳۵۷/۱۹۵۹هـ‌ش) ونشر نشریه پُرمعنای "وارلیق: هستی داشتن و زنده بودن" شروع شد ("وارلیق" درتناقض با "یوخلوق":"نیستی" و"نابودشدن" است). درمسافرتی که سه سال بعد از انقلاب (۱۹۸۳/۱۳۸۱) دکتر جواد هیئت به پاریس داشت، آقای مهندس فریدون آذرنور[۱] ایشان را به نهار دعوت کرده بود. من و آقای بابک امیرخسروی هم دعوت بودیم. افکارمن درباره مسئله ملی در ایران و راه حلّ آن، در راستای عقاید زنده یاد دکتر هیئت بود. گفتم، ازجمع‌بندی "پان"ها، لغتِ"پانیسم" را ساخته‌ام و ضمن آن

[۱] مرحوم فریدون آذرنور، پسرمرحوم میرزا جواد ناطق (داروغه باشی تبریز) بود{با میرزا جواد ناطق پدر ناصح ناطق (مانقورد) وپدربزرگ هما ناطق اشتباه نشود}. میرزا جواد ناطق یاداشت‌هایش را به کسروی داد و در"تاریخ هیجده ساله آذربایجان" کسروی از آن‌ها سود برد. با پدرم (مجتبی) وعمویم (محمود) در اورمیه سه سال همکلاس و دوست بودند. باعموهایم (محمود و مرتضی) دردانشکده افسری، هم‌دوره و دوست بودند. به سببِ گرایش به حزب توده، بعد ازکودتای (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به شوروی رفته مهندس شده و بعد به الجزیره رفتند. بعد از انقلاب به پاریس آمده با عمویم محمود (صدرالاشرافی) و من رفت و آمد داشتند. مرحوم آذرنور، درافشای نورالدین کیانوری (همچون جاسوس انگلیس درحزب توده) مطالب کم نظیری نوشتند.

لغت ″پان فارسیسم″ را، بقول اهل لغت، ″جعل″ کرده‌ام. دکتر هیئت خندید و گفت: من هم ″پان فارسیسم″ را بی‌ارتباط با شما ساخته‌ام. بعد پرسید: ″پانیسم″ را چگونه تعریف کرده‌اید؟ گفتم هر ایدئولوژی که دارای این دو خصلت مکمل باشد جزو ″پانیسم″ است ولو پیشوندِ ″پان″ نداشته باشد مثلِ ″داشناکسیون″ و...:

خصلت اول: توسعه‌طلبی خارجی. تمام ″پانیسم″ها می‌خواهند هم‌زبانان، هم‌دینان، هم‌عقیده‌ها، هم‌طبقه‌ها، هم″نژادان″ و... را تحت یک حاکمیّت درآورند. نمونه‌های قدرتمندش (پان اسلاویسم، پان ژرمنیسم و بعد نازیسم) می‌باشد ونمونه‌های تقلیدی‌اش ″پان اسلامیسم″ سیدجمال الدین اسدآبادی و ″پان فارسیسم″ پهلوی بود.

خصلت دوم: خلوص‌گرایی داخلی. خصلت نازیستی وجنایتکارانه همه ″پان″ها، به این خصلت برمی‌گردد: جذب و حل و یا حذف: نژاد(تبار)، زبان، دین، عقیده سیاسی، طبقه و حتی حذف لغات (و ...) غیرخودی.

همانجا از من خواست مقاله‌ای برای ″وارلیق″ بنویسم و ارتباط تلفنی بین ما برقرار شد. از تابستان (۱۹۷۷) هر سال برای تحقیقاتِ روستایی جهتِ نوشتن رساله (تِزِ) دکترای خود به ایران می‌رفتم. بعد از آشنایی با دکتر هیئت در پاریس، دیدارهایی در تهران با ایشان داشتم. مسافرتی با خانم‌شان به پاریس داشت. در هتل (کامرون) ساکن بودند، دزدی در هتل کیف دستی خانمشان را زد، من در دلجویی‌اش از خانم فارسی زبانشان بودم. محبت و اعتماد زیادی به من داشتند. در سال (۱۹۸۴/۱۳۶۲) که همانند دکتر شفیع امین، جایزه لژیون دونور(مدال افتخار) فرانسه را به دکتر هیئت می‌خواستند بدهند و به عضویت آکادمی جراحی پاریس (فرانسه) قبولش نمایند، به من از تهران زنگ زد که فلان روز می‌آیم، لطفاً هتلی برای من رزرو کنید. با دوستی به استقبال ایشان در فرودگاه ″شارل دوگل″ رفتیم و در راه وقتی پرسیدند کدام هتل را رزرو کردید گفتم هتل ضیاء صدرالاشرافی، خندیدند. درمراسم دادن مدال افتخار فرانسه من نیز با خانمم دکتر الماس شعار (صدرالاشرافی) شرکت داشتیم. در اقامت ایشان درخانه ما، دوستی ما خیلی عمیق‌تر شد. چهار خاطره را چون جز من کسی ازآن آگاه نیست می‌نویسم:

خاطره اول دلیلی است بر درستی و بیان حقیقت و حق‌شناسی ایشان. مرحوم دکتر جواد هیئت اول کسی بود در ایران در سال (۱۳۴۱/ ۱۹۶۳میلادی) توانست عمل جراحی قلب باز انجام دهد. شش سال بعد هم، درسال (۱۳۴۷/ ۱۸۶۹میلادی) اولین پیوند کلیه را در ایران انجام داد. به من گفت: می‌دانید چرا من توانستم اول کسی باشم که توانست این دو عمل را انجام دهد و

کسی همانند پروفسور یحیی عدل (پدر جراحی نوین) و طبیب دربار نتوانست؟ گفتم نه. دکتر هیئت گفت: علتش سه نفر بودند:

۱- یک کتابفروش فرانسوی تقریباً روبروی دانشگاه پزشکی سوربون بود (نزدیک مترو اودِ ئون)

۲- دکترشاپورِ انصاری دوستم در آمریکا

۳- مُحسن مُبَصِر: سرلشکر (معاون: ۱۳۴۱) و سپس سپهبد (رئیس:شهربانی کل کشور (۱۳۴۹-۱۳۴۳).

بعد چنین توضیح داد:

در سال‌های (۱۳۳۱-۱۳۳۰) بعد از گرفتن مدرک دکترا از دانشگاهِ استانبول، برای فوق تخصص پزشکی به دانشگاه سوربون پاریس آمده بودم. دوران مبارزه مصدق برای ملی کردن صنعت نفت بود و ایران در محاصره اقتصادی قرار داشت. پولی که دولت فرانسه می‌داد زندگی دانشجویی را کفایت می‌کرد. در آن زمان یک دوره دائرهٔ المعارف (آنسیکلوپدیِ) لاروس طبی در شش جلد چاپ شده بود که قیمتش نهصد فرانک بود. من (دکتر هیئت) هر روز بعد از درس به کتابفروشی که میز و صندلی مطالعه هم داشت می‌آمدم، با دقت هر یک از آن‌ها را برداشته در دفتری یاداشت کرده و سر جایش می‌گذاشتم. نگو صاحبِ کتابخانه متوجه من است. یک هفته مانده به تمام شدن دوره‌ام، روزی پرسید: توچرا هر روز اینجا می‌آیی و از این لاروس رونویسی می‌کنی، تو کی هستی؟ گفتم تخصصِ دکترا می‌گذرانم، امکان خرید را ندارم، مطالب مهم را یاداشت می‌کنم. آن مرد شریف همه آن شش جلد را در ساکی گذاشت و به من هدیه کرد. هرچند بعدها بنحوی جبران کردم امّا دِینِ ومنت‌داریِ من به او جبران ناشدنی است. آن دوره لاروس را در ایران، هیچ‌کس جز من نداشت. 11

این عامل اول موفقت من بود. حتماً با هم به دیدارش می‌رویم، امیدوارم زنده باشد. دو روز بعد با هم به آن کتابفروش رفتیم دکتر هیئت از صندوق‌دار پرسید. اوگفت: مرده است و دکتر هیئت، لب پائین خود را با دندان فشرد.

۲- دکترشاپور انصاری: مرحوم دکترجوادهیئت، علت دوم موفقیت خود را در عمل قلب باز و نیز پیوند کلیه، از دوست و هم‌دوره‌اش دکتر شاپور انصاری در آمریکا نام بُرد و گفت: دوست هم‌ولایتی‌ام دکتر شاپور انصاری هر دستگاه جدید جراحی که در آمریکا به بازار می‌آمد به من خبر می‌داد. او نیز عامل تعیین کننده‌ای در موفقیت من بود. بعدها من (ضیاء صدرالاشرافی) افتخار آشنایی و دوستی با آقای دکتر شاپور انصاری را هم پیدا کردم.

مُحسن مُبَصِر: دکتر جواد هیئت، در ذکرِ آخرین عاملِ موفقیت‌اش در جراحی قلب باز و پیوند کلیه گفت: به‌طوری که می‌دانید من طبیب بیمارستان شهربانی بودم. وقتی همشهریم سرلشکر مبصر در سال ۱۳۴۱ با درجه سرلشکری معاون شهربانی شد، لیست وسایلی را که دکتر شاپور انصاری برایم از آمریکا می‌فرستاد، در اختیار او قرار می‌دادم و او در بودجه شهربانی برای خرید به بیمارستان می‌گذاشت و آن‌ها را می‌خریدند. آن وسایل را هم (به سبب گرانی) در ایران کسی جز من دراختیار نداشت. همین کار، دردوره ریاست شهربانی او هم ادامه یافت (۱۳۴۹-۱۳۴۳) و من توانستم در سال ۱۳۴۷ (۱۸۶۹ میلادی) اولین پیوندِکلیه را هم بعد از عمل قلب باز، با موفقیت انجام دهم.

خاطره دوم مربوط به دعوت "پروفسورکریستین بارنارد" در اردیبهشت (۱۳۴۷) بود (که اولین پیوند قلب را دردنیا انجام داده بود). در دعوت از پرفسور بارنارد به ایران، از من (دکترجواد هیئت) نیزکه اولین بار در ایران قلب بازعمل کرده بودم (۱۳۴۱/ ۱۹۶۳میلادی) نام برده شده بود. درکاخ نخست وزیری، آقای امیرعباس هویدا پروفسور بارنارد را به ناهار دعوت می‌کند. وقتی حاضران معرفی می‌شوند، پروفسور بارنارد می‌پرسد: "پس دکترجواد هیئت، جراح قلب باز که مرا دعوت کرده است، کجاست؟" می‌گویند در راه است! فوراً به من زنگ زدند که ماشین نخست‌وزیری می‌آید دنبالتان و مرا به میهمانی بردند. دکتر هیئت این خاطره را در نبود حساب و کتاب دراداره کشور در زمان شاه مثال زد.

خاطره سوم که نشانه بزرگواری و بلندنظری و ملت‌دوستی او بود که تنها من شاهد بودم. ضمن صحبت گفت: با این‌که پرفسور یحیی عدل (زاده ۱۲۸۷در تبریز- درگذشته ۱۴ بهمن۱۳۸۱ در تهران که طبیب دربار هم بود) مانع شد که من پس از عمل قلب باز و سپس پیوند کلیه در دانشگاه تهران، همچون استادی تدریس کنم. اما حال که من نشان (لژیون دونور) گرفته‌ام برویم به اداره مرکزی و تقاضا کنم به پرفسور عدل هم که یک همشهری وهم وطن است" لژین دونور" بدهند که بر افتخارات شهرمان افزوده شود. رفتیم و دکتر هیئت ضمن معرفی خود، عکس پروفسور عدل را همچون بنیادگزار جراحی نوین و علم بیهوشی در ایران مطرح ساخت ولی چون پروفسور عدل سه سال پیش مرده بود با مقررات "لؤیون دونر" خوانایی نداشت جوابشان منفی بود.

خاطره چهارم: آخرین دیدارم با زنده یاد دکتر جواد هیئت در جشن هشتاد سالگی زنده یاد استاد دکتر محمدعلی فرزانه در شهر استکهلم (سوئد) در سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۱ میلادی) بود. در این جشن عده‌ای از نویسندگان آن‌روز "وارلیق" نیز با دکتر هیئت برای تجلیل استاد فرزانه از ایران آمده بودند. کتاب "دده‌مین کیتابی"، دیوان اشعار زنده‌یاد "بولود قاراچورلو" متخلص به

"سهند" به همت استاد دکتر محمدعلی فرزانه و همیاری "دورنا درگیسی" و "تریبون درگیسی" چاپ شد.

زنده‌یاد دکتر جواد هیئت دِینِ و وامداری خود را به مردم و فرهنگِ ترکی آذربایجانی، در موقع مناسب، با نشریه "وارلیق" و سایر تالیفات با ارزش خود به فارسی و ترکی آذربایجانی به‌خوبی ادا کرد. او یکی از مشاهیر و افتخارات تبریز و آذربایجان و ایران است.

دکتر جواد هیئت در بیمارستان باکو در ۲۱ مرداد ۱۳۹۳ درگذشت و در قبرستان مشاهیر جمهوری آذربایجان در شهر باکو و نه تبریز، مدفون شد. زیرا دولت امنیتی حسن روحانی و خامنه‌ای، از ترس تظاهرات مردم تبریز و آذربایجان در تقدیر از یکی از خادمان فرهنگ خود، اجازه ورود جسد او را ندادند! یادش به‌خیر باد.